

در احوال دولت عثمانی که به سال ۹۹۶ ق تألیف شده است. این نسخه به دست ابراهیم بن منلا از دست نوشته خود ابن منلا رونویس شده و ابراهیم حاشیه‌هایی به آن افزوده است. نسخه‌ای از آن در برلین موجود است (الوارث، IX/241-242)؛ ۷. النشر العابق من اقتطاف الشقائق، که ذیلی بر الشقائق النعمانی طاش کوپری زاده است و به خط مؤلف در کتابخانه سوهاج قاهره موجود است (الفهرس، ۴۴۳).

ب - آثار یافت نشده: ۱. الروضة الوردیة فی الرحلة الرومیة (ابن حنبلی، ۱۱۱/۱)؛ ۲۵۱؛ حاجی خلیفه، ۹۳۳/۱)؛ ۲. شرح الشافیة ابن حاجب (همو، ۱۰۲۱/۲)؛ ۳. شرح العزی فی التصریف، تألیف عزالدین زنجانی (همو، ۱۱۳۹/۲)؛ ۴. شرح الکافیة ابن حاجب (همو، ۱۳۷۱/۲)؛ ۵. شکوی الدمع المراق (المهرق) من سهام قسی الفراق (همو، ۱۰۵۹/۲)؛ ۶. طالبة الوصال من مقام ذاک الغزال (همو، ۱۰۹۱/۲)؛ ۷. عقود الجمان فی وصف نبذة من الغلمان (همانجا)؛ ۸. غرر الاحکام (همو، ۱۲۰۰/۲)؛ ۹. فرائض (همو، ۱۲۴۵/۲).

ماخذ: ابن حنبلی، محمد بن ابراهیم، در الحیب، به کوشش محمود حمد فاخوری و یحیی زکریا عیار، دمشق، ۱۹۷۲؛ ابن یوسف شیرازی، فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، تهران، ۱۳۱۶-۱۳۱۸ ش؛ اشتر، صالح، «ابن هشام انعی من سیویه»، المجمع العلمی العربی، دمشق، ۱۳۸۵ ق/ ۱۹۶۵ م، ش ۴۰؛ بورنی، حسن بن محمد، تراجم الاعیان، به کوشش صلاح الدین منجد، دمشق، ۱۹۵۹ م؛ تیموریه، فهرست: حاجی خلیفه، کشف: زرکلی، اعلام: ششن، رمضان، نوادر المخطوطات العربیة فی مکتبات ترکیا، بیروت، ۱۴۰۲ ق/ ۱۹۸۲ م؛ طباح، محمد راغب، اعلام النبلاء، حلب، ۱۳۴۴ ق/ ۱۹۲۶ م؛ طلس، محمد اسعد، الکشاف عن مخطوطات خزائن کتب الاوقاف، بغداد، ۱۳۷۲ ق/ ۱۹۵۲ م؛ غزی، محمد بن محمد، الکواکب السائرة، به کوشش جبرائیل سلیمان جور، بیروت، ۱۹۵۸ م؛ الفهرس التمهیدی للمخطوطات المصورة، قاهره، ۱۹۴۸ م؛ محبی، محمد امین بن فضل الله، خلاصة الاثر، مصر، ۱۲۸۴ ق؛ المنتخب من المخطوطات العربیة فی حلب، بیروت، ۱۴۰۷ ق/ ۱۹۸۶ م؛ نیز:

Ahlwardt; Dozy, R., *Supplément aux dictionnaires arabes*, Beirut, 1968; GAL.

محمد مهدی مؤذن جامی

ابن منیر، ابوالحسین احمد بن منیر طرابلسی، ملقب به مهذب الدین و عین الزمان (۴۷۳ - ۵۴۸ ق / ۱۰۸۰ - ۱۱۵۳ م)، شاعر هجو سرای شیعی، وی در طرابلس شام به دنیا آمد. پدرش که به رفوگری اشتغال داشت (تدمری، ۳۴ - ۳۵)، چندان به خاندان اهل بیت (ع) عشق می‌ورزید که اشعار عونی شاعر شیعی را در ستایش خاندان پیامبر (ص) در بازارهای طرابلس به صدایی خوش می‌خواند (نک: ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۷۸۸/۲، تاریخ الکبیر، ۹۷/۲). احتمالاً ابن منیر چندی شغل پدر را پیشه خود ساخته بود، چه‌گاه وی را شاعر «رفقاء» (رفوگر) نامیده‌اند (همانجا؛ ذهبی، سیر، ۲۲۴/۲۰، العبر، ۵/۳). با این حال وی به تحصیل پرداخت و سپس شاعری پیشه کرد. از استادان وی آگاهی نداریم، اما احتمالاً نزد استادان دارالعلم طرابلس، از جمله ابو عبدالله طلیطلی، دانش آموخت (تدمری، ۱۱ - ۱۲). گویند هم آنان بودند که وی را به رفض و غلو در تشیع رهنمون

اواخر عمر، به سبب ناملایماتی که ناشی از جیرگی نااهلان بر مدارس بود، تدریس را ترک گفت و بارها کردن مناصب خود، به روستایی در نزدیکی حلب (محبی، ۲۸۰/۱) که از موقوفات خانوادگی وی بود، کوچید و در آنجا انزوا اختیار کرد و با درآمدی که از همین موقوفات به دست می‌آورد، گذران می‌کرد و تنها در بعضی فصول سال در حلب حضور می‌یافت و اعیان شهر به مجلسش درمی‌آمدند (بورنی، ۱۸۰/۱ - ۱۸۱؛ طباح، ۱۴۹/۶). در روستا طبعاً مرجعی برای رفع مشکلات مردم به شمار می‌رفت و عاقبت هم جان بر سر این کار نهاد؛ یک بار کسی از او خواست که دختری از اعیان آن ناحیه را برای وی خواستگاری کند. ابن منلا پذیرفت. پدر دختر نیز به احترام وی با آن ازدواج موافقت کرد، اما این موضوع خشم پسرعموی دختر را که خود خواستگار او بود، برانگیخت، چندانکه با گروهی بر خانه ابن منلا هجوم برد و او را در حال مطالعه به قتل رسانید (بورنی، ۱۸۱/۱ - ۱۸۲).

از ابن منلا دو پسر باقی ماند که هر دو اهل فضل و از شمار بزرگان حلب بودند (همو، ۱۸۲/۱)؛ ابراهیم که همچون پدر به ادب متمایل بود، پس از آنکه تحصیلات خود را به پایان آورد، از مردم کناره جست و یکسره به مطالعه و تلاوت قرآن و تألیف مشغول شد (محبی، ۱۱/۱). محمد پسر دیگر او نیز تاریخی برای حلب نوشت که متضمن شرح حال فرمانروایان حلب از زمان فتح آن به دست مسلمانان، تا دوره ابراهیم پاشا بود (همو، ۳۴۸/۳). وی گویا با زبان فارسی نیز آشنایی داشته، زیرا محبی (۳۴۹/۳) در اشاره به یکی از رباعیات او، آن را ترجمه از فارسی دانسته است.

آثار:

الف - خطی: ۱. منتهی امل الاریب من الکلام علی معنی اللیب، که شرحی است بر معنی اللیب ابن هشام در دو جلد، نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های سپهسالار تهران (ابن یوسف، ۳۷۹/۲)، اوقاف حلب (اشتر، ۳۰۷)، مانيسا (زرکلی، همانجا) و چند کتابخانه استانبول (طباح، ۱۵۱/۶) موجود است. طباح از قول شیخ محمد طیب مغربی نقل کرده که این کتاب (پیش از ۱۳۴۴ ق/ ۱۹۲۶ م) در تونس به چاپ رسیده و در آنجا متداول بوده است، اما منابع جدیدتر از جمله بروکلمان (GAL, II/29) و زرکلی (همانجا) آن را خطی شمرده‌اند؛ ۲. مبحث علی موضع من انوار التنزیل بیضاوی، نسخه‌ای از آن در قاهره موجود است (تیموریه، ۲۹۳/۳)؛ ۳. متعة الاذهان من التمتع بالاقران. نسخه‌ای از این اثر که گزیده التمتع بالاقران تألیف محمد بن طولون و در باره رجال سده‌های ۹ و ۱۰ ق است، در برلین موجود دارد (الوارث، IX/358)؛ ۴. مجموع من الابیات المختارة فی المعانی، نسخه‌ای از آن در کتابخانه فاتح ترکیه موجود است (ششن، ۷۷/۳)؛ ۵. ملخص تاریخ الاسلام ذهبی، در ۸ جلد و چند باره، نسخه‌هایی از آن در کتابخانه اوقاف بغداد (طلس، ۲۳۱) و حلب (المنتخب، ۲۸۷/۴ - ۲۹۲) موجود است؛ ۶. گزیده‌ای از تاریخ جنابی،

شدند (ابن فضل الله، ۵۱۸/۱۵-۵۱۹)، اما بی شک جامعه شیعی مذهب طرابلس آن روزگار در این امر تأثیر فراوان داشته است (نک: ناصر خسرو، ۱۷؛ تدمری، ۲۵). وی لغت و ادب را نیک فرا گرفت، قرآن کریم و جمهره ابن درید را از بر کرد (ابن عساکر، همانجا؛ ابن عدیم، ۱۴۷) و چندان دانش آموخت تا به استادی رسید و حلقه درسی پیرامون او تشکیل گردید (ابن مستوفی، ۲۹۱/۱).

با آنکه دو تن از نخستین کسانی که به شرح زندگی وی پرداخته اند، خود با وی دیدار کرده اند (سمعانی، ۳۰۰/۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۷۸۹/۲، التاریخ الکبیر، ۹۸/۲)، باز آگاهیهای ما درباره نخستین دوره زندگی وی اندک است. ظاهراً وی ۳۰ سال نخست زندگی خویش را در طرابلس گذراند و پس از سقوط آن شهر به دست صلیبیان (۵۰۳ق / ۱۱۰۹م)، احتمالاً به همراه گروهی از مردم شهر به دمشق رفت (همانجا؛ عمادالدین، قسم شعراء الشام، ۷۷/۱؛ تدمری، ۱۴). با ورود به دمشق، زندگی پرکشاکش وی آغاز شد. او که به سبب مذهب و نیز زبان گزنده اش، مورد کینه رقیبان بود، اتابک طفتکین را مدح گفت تا شاید به او نزدیک گردد، اما بدخواهان از نادانی سلطان ترک زبان بهره جستند و همان مدیحه را وسیله سعایت قراز دادند (ابن عدیم، ۱۴۹ - ۱۵۰). طفتکین بر وی خشم گرفت و در صدد مجازاتش برآمد، اما یوسف بن فیروز که حاجب حرم بود (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۷۸۸/۲ - ۷۸۹، التاریخ الکبیر، ۹۷/۲)، وی را از مهلکه رها کرد و همراه کاروان برید به بغداد فرستاد (ابن عدیم، ۱۴۹). گویند دلیل خشم سلطان، تغزل ابن منیر به یکی از نزدیکان وی بوده است، اما احتمالاً، بنا به گفته ابن عدیم (ص ۱۴۹ - ۱۵۰) این هر دو عامل در این امر تأثیر داشته است.

ابن منیر در بغداد با بسیاری از بزرگان علم و سیاست، از جمله شریف موسوی، نقیب علویان که برخی وی را با شریف رضی و نیز شریف مرتضی اشتباه کرده اند (ابن حجه، ۳۲۷؛ انطاکي، ۳۶۳/۱؛ صنعانی، ۷۹/۱؛ بحرانی، ۴۲۶/۱)، فقیه عبدالوهاب بن عبدالواحد، شیخ حنبلیان و معروف به شرف الاسلام (ابن رجب، ۲۳۷/۱، ۲۳۹) و نیز ابن صدقه وزیر المسترشد بالله دوستی و پیوند یافت و در قصیده ای ابن صدقه را ستود (تدمری، ۳۵، ۱۳۴ - ۱۳۶). دوستی وی با نقیب علویان سپس موجب پدید آمدن ماجرای گردید که تذکره نویسان را به برداشتهای گوناگون کشانید (نک: ادامه مقاله). پس از مرگ طفتکین (۵۲۲ق / ۱۱۲۸م) ابن منیر بار دیگر به دمشق بازگشت و ظاهراً کوشید تا ضمن تقرب به تاج الملوک بوری بن طفتکین (ابن منیر، ۱۷۲)، با ریشخند و هجا از دشمنان خویش انتقام کشد، اما بخت با وی یار نشد و سلطان به جرم هجو بزرگان دمشق او را به زندان افکند و فرمان به قطع زبان وی داد. ابن بار نیز یوسف بن فیروز در برابر سلطان به شفاعت برخاست و سلطان از وی درگذشت، اما فرمان داد که دمشق را ترک گوید. پس از این تبعید ابن منیر به حلب رفت (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۷۸۹/۲، التاریخ الکبیر، همانجا) و گویا در همین روزگار بود که

با ابن قیسرانی (هم) شاعر هم روزگار خویش آشنایی یافت و بین آن دو پیوندی رقابت آمیز پدید آمد که تا پایان عمر آنان استوار بود (عمادالدین، همان، ۷۶/۱؛ ابن خلکان، ۱۵۶/۱؛ صفدی، ۱۹۳/۸). پس از مرگ تاج الملوک (۵۲۶ق / ۱۱۳۲م) و آغاز فرمانروایی اسماعیل ابن بوری، دل بستگی ابن منیر به دمشق، بار دیگر وی را بدانجا کشانید، اما ابن بار نیز گرفتار خشم اسماعیل بن بوری شد، چندانکه سلطان بر مصلوب کردن وی عزم کرد. وی ناچار در مسجد «وزیر» پنهان شد و باز از دمشق گریخت (ابن عساکر، صفدی، همانجا)، چندی در حماه، شیزر و حلب سرگردان بود، تا آنکه در ۵۲۹ق / ۱۱۳۵م پس از مرگ اسماعیل، بار دیگر به دمشق بازگشت، اما ابن بار نیز از ترس ابن صوفی وزیر مجیرالدین آبی باز به شیزر گریخت (عمادالدین، همان، ۹۱/۱) و کینه آن دو را سخت به دل گرفت و در موقع مناسب خشم خویش را بر آنان فرو ریخت (نک: ادامه مقاله). در همین هنگام بود که فقیه زین الدین ابن حلیم در شیزر با وی دیدار کرد و از وی خواست تا به دمشق باز گردد و به خدمت معین الدین اثر که از بزرگان حکومت دمشق و مردی نیک و بخشنده بود، در آید و سپس طی نامه ای دعوت خود را تکرار کرد (عمادالدین، همانجا)، اما ابن منیر که از دمشق خاطره هایی بس دردناک داشت، این دعوت را نپذیرفت، زیرا وی در این هنگام اگرچه پیری سپیدموی بود (همان، ۹۴/۱)، ستاره اقبالش خوش درخشیده بود و نزد ابوالعساکر سلطان بن منقذ منزلی داشت، چندانکه شاعران جویای نام را برای تقرب به بنو منقذ به توصیه او نیاز می افتاد (همان، ۹۱/۱؛ همو، قسم شعراء المغرب، ۲۹۹/۱). اندکی پس از آن نیز (احتمالاً ۵۳۴ق) به خدمت عمادالدین زنگی درآمد و قصیده های بسیاری در ستایش او و پیروزیهایش بر صلیبیان سرود (نک: ابن منیر، ۱۹۴ - ۲۰۳). این اشعار که بخش بزرگی از سروده های برجای مانده اوست، برای تشویق مسلمانان در جنگ با صلیبیان سخت به کار می آمد (هرفی، ۲۶۷) و از این روی در مدوح نیز کارگر می افتاد و برای ابن منیر مقام و احترامی شایسته به ارمغان می آورد. وی دست کم در دو نبرد عمادالدین با صلیبیان در رکاب وی بود (نک: ابن منیر، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷ - ۱۹۸؛ رکابی، ۵۰).

پس از عمادالدین، وی به فرزند او نورالدین پیوست و تا پایان عمر در خدمت او بود، یک بار نیز از سوی وی به سفارت فرستاده شد (عمادالدین، قسم شعراء الشام، ۷۸/۱). در ۵۴۶ق / ۱۱۵۱م نورالدین دمشق را به سبب سازش مجیرالدین آبی با صلیبیان، محاصره کرد و ابن منیر در این هنگام در حماه در بستر بیماری بود، اما این امر مانع از آن نشد که وی قصیده هایی در مدح نورالدین و هجای دشمنان خویش بسراید و در آنها سلطان را به پیروزی بر آنان تشویق کند (نک: ابوشامه، ۷۷۷-۷۹؛ هرفی، ۲۷۵-۲۷۹)، اما ظاهراً در محاصره دوم دمشق وی حاضر بود و با پیروزی و سرفرازی وارد دمشق شد و سپس همراه سپاه نورالدین به حلب بازگشت و چندی بعد در همانجا درگذشت (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، همانجا، التاریخ الکبیر، ۹۷/۲-۹۸).

و با قرار دادن وی در برابر ابن قیسرانی به عنوان سنی پرهیزگار (برای نمونه، نک: عمادالدین، همان، ۷۶/۱؛ ذهبی، سیر، ۲۲۴/۲۰)، بر این نکته تأکید ورزیده‌اند: رویایی نیز که پس از مرگ وی دربارهٔ کیفر دیدن او در جهان دیگر نقل کرده‌اند، در تأیید همین مطلب است (نک: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۷۸۹/۲، تاریخ الکبیر، ۹۹/۲).

به وی تهمت بی‌احترامی به صحابه نیز زده‌اند (ابن فضل الله، همانجا؛ ابن خلکان، ۴۵۸/۴)، اما در دیوان او شعری که چنین معنایی از آن برآید، دیده نمی‌شود، و انگهی وی فرمانروایان سنی را به عنوان مسلمانانی که در برابر صلیبیان پایداری می‌کرده‌اند، بسیار ستوده است (نک: ابوشامه، همانجا). از این رو، می‌توان گفت که ابن منیر هنگامی که در دمشق مورد آزار قرار می‌گرفت، خشم خویش را با سرودن هجاهای تند بردشمنانش فرو می‌ریخت، شاید از همین رو در گزارش سفر نخست وی به دمشق نشانه‌ای از سرودن اشعار هجوآمیز در دست نیست. هجاهای او بدوگونه است: برخی از آنها چنانکه گفته شد، بسیار سخیف است و ظاهراً این اشعار همانهاست که وی در هجو دشمنان خویش می‌سروده و در همین سروده‌هاست که او به گفتهٔ ابن عساکر از واژه‌های عامیانه سود جسته است (تاریخ مدینه دمشق، ۷۸۸/۲، تاریخ الکبیر، ۹۷/۲) و در برخی دیگر از این اشعار، مثلاً هجو مردی بخیل (نک: ص ۹۵؛ عمادالدین، همان، ۹۰/۱)، غرض وی نوعی شوخی و مطایبه است که گویا از ویژگیهای شخصیت او بوده است، چنانکه حتی در برابر فرمانروایان نیز از اینگونه شوخیا پرهیز نمی‌کرده است (برای نمونه، نک: ابن عدیم، ۱۵۷؛ شوخی وی با عمادالدین زنگی در پاسخ پرسش نظر او دربارهٔ شیخین)، ماجرای او با نقیب علویان نیز از این گونه است: یک بار وی غلام خوش سیمایی از آن خویش را فرستاد تا پیشکشی تقدیم نقیب کند، اما نقیب به گمان آنکه غلام نیز بخشی از پیشکش است، از بازگرداندن او خودداری کرد. ابن منیر در قصیده‌ای طولانی، ضمن تغزل به غلام خوش، نقیب را بیم داد که اگر غلام را بازنگرداند، وی از عقاید شیعی خود دست برداشته، همه را تکذیب خواهد کرد و در روز رستاخیز نیز نقیب را مسبب گمراهی خویش خواهد خواند (نک: ابن حجر، ۳۲۷-۳۳۳). برخی از نویسندگان کهن و نیز برخی از متأخران و معاصران، این قصیده را دلیل بازگشت وی از مذهب خود دانسته‌اند (همو، ۳۲۷؛ انطاکی، ۲۶۳-۲۶۸؛ علی خان مدنی، ۲۲۴/۳؛ نک: تدمری، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۷۱؛ هرفی، ۲۵۷)، اما برخی اشارتها در همین قصیده نشان می‌دهد که وی بیشتر قصد شوخی داشته و نقیب نیز نکته را به خوبی دریافته است (همانجاها)، چنانکه برخی از نویسندگان شیعه نیز این تغییر مذهب را رد کرده و آن را دلیل پایداری وی بر مذهب شیعه دانسته‌اند (خوانساری، ۲۶۳/۱-۲۶۴؛ حر عاملی، ۳۸۳-۳۸۵).

برخوردهای وی با ابن قیسرانی نیز بیشتر آمیخته به طنز و شوخی بوده است. این دو با یکدیگر دوستی داشتند (نک: ابن طاغر، ۲۵۷)، اما چنانکه عمادالدین کاتب با هوشمندی اشاره کرده است، چونان دو

اگرچه برخی احتمال داده‌اند که درگذشت وی در دمشق روی داده باشد (ابن خلکان، ۱۶۰/۱)، اما گزارشهای مکرر تذکره نویسان، تردیدی در این امر برجای نمی‌گذارد (نک: ابن قلانسی، ۳۲۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، همانجا، تاریخ الکبیر، ۹۸/۲؛ یاقوت، ۶۵/۱۹؛ ابن جوزی، ۸ (۱) / ۲۱۸).

شعر: همه مأخذ کهن، توانایی و ذوق ابن منیر را در شعر ستوده و گاه وی را در فصاحت با زهیر و در ظرافت با ابن حجاج (ه م) قیاس کرده‌اند (مثلاً نک: ابن عدیم، ۱۵۲)، اگرچه او به عنوان شاعری هجاگوی و «خبث اللسان» (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۷۸۸/۲، تاریخ الکبیر، ۹۷/۲؛ ابن خلکان، ۱۵۶/۱؛ ابن وردی، ۸۵/۲؛ صفدی، همانجا؛ ابن شاکر، ۴۶۷/۱۲) که آبروی دیگران را به بازی می‌گرفته، شهرت یافته است. چنین می‌نماید که وی نیز چون بسیاری از همگنان خویش دارای شخصیتی دوگانه بوده است. از سویی شعر او موردپسند بزرگان دین بوده است و حتی برخی از آنان در شمار راویان شعر وی درآمده‌اند (نک: عمادالدین، همان، ۷۹/۱-۸۰، ۸۵-۸۷؛ عبدالقادر قرشی، ۳۳۵/۱؛ تدمری، ۱۵-۱۷) و از سوی دیگر بسیاری به سرزنش وی پرداخته‌اند، وی با تکیه بر پیروزیهای مسلمانان بر صلیبیان به ستایش ممدوحان خویش پرداخته و اشعار خود را به انواع صنعتهای بدیعی آراسته است (هرفی، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۶؛ تدمری، ۵۱). در اشعار تغزلی نیز به شیوهٔ هم‌روزگاران خویش بیشتر به وصف خط و خال و زیباییهای ظاهری، آنهم در چهرهٔ امردان و غلامان، پرداخته است (نک: عمادالدین، همان، ۸۰/۱، ۸۳، ۸۴).

ابن منیر در مدیحه‌های خود در کنار شاعرانی چون ابن حیوس و ابن خیاط (ه م) که با وی هم‌روزگار بوده‌اند، قرار می‌گیرد، وی در این اشعار به ویژه در مدایحی که تقدیم عمادالدین و نورالدین زنگی می‌کرد (نک: ابوشامه، ۹۵-۹۶/۱)، شاعری جدی و با وقار جلوه می‌کند، چنانکه حتی هجوهای او نیز از متانتی ویژه برخوردار است (هرفی، ۲۷۴-۲۷۸). با اینهمه، وی در برخی از هجوها، در چهرهٔ مردی بدزبان و کینه‌جو آشکار می‌شود (نک: ابن منیر، ۱۳۷، ۱۴۶-۱۴۹). در این اشعار، هجو چندان با سخافت درآمیخته است که برخی، از جمله ابن شاکر از کتابت شعرهای وی طلب بخشایش کرده‌اند (نک: تدمری، ۱۴۹). در سنت هجوسرای شعر عرب، وی را نمی‌توان با شاعران پیشین در یک صف نهاد، چه وی در آغاز گویی آهنگ هجوسرای نداشت، اما از هنگام ورود به دمشق، از آنجا که آیین شیعه داشت، موردکین بدخواهان قرار گرفت. این امر از اشارات ابن عدیم (ص ۱۴۹-۱۵۰) دربارهٔ بسیاری دشمنان وی و نیز در سعایت آنان نزد طغتکین آشکار است. شاید نالدین وی از مردم روزگار (ص ۱۲۷) و نیز برخی اشارتها به همدستی روزگار و مردم برضد او (عمادالدین، همان، ۷۷/۱، ۷۹)، بی‌ارتباط با این رویدادها نبوده است. در مأخذ نیز «خبث اللسان» بودن وی را با شیعه بودنش درآمیخته‌اند (ابن عساکر، تاریخ الکبیر، ۹۷/۲؛ ابن فضل الله، ۵۱۸/۱۵؛ نیز نک: امینی، ۳۳۲/۴)

تهران، ۱۳۴۲ ش: هرفی، محمد بن علی، شعر الجهاد فی العزوب الصلیبة، بیروت، ۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م: یاقوت، ادبا.

ابن منیر، ابوالعباس ناصرالدین احمد بن محمد بن منصور بن قاسم بن مختار جدّی جروی (۳ ذیقعد ۶۲۰ - اول ربیع الاول ۶۸۳ ق/ ۲۸ نوامبر ۱۲۲۳ - ۱۸ مه ۱۲۸۴ م)، فقیه مالکی، مفسر، خطیب و قاضی اسکندریه. وی در اسکندریه زاده شد (ابن فرات، ۱۲/۸) و همانجا نزد پدر خود و ابوبحر عبدالوهاب ابن رواج و یوسف ابن مخیلی حدیث فرا گرفت (صفدی، ۱۲۸/۸). او به فراگیری علوم دیگر نیز علاقه داشت، چنانکه در فقه مختصر ابن حاجب را آموخت و بعدها با مؤلف آن دیدار داشت و از وی اجازه افتا گرفت (ابن فرحون، ۱/۲۴۴-۲۴۵). او در رشته‌های گوناگون از فقه و اصول، علوم قرآنی و ادبیات عرب مهارت داشته و شخصیت علمی و اجتماعی وی مورد ستایش مؤلفان قرار گرفته است (ذهبی، العبر، ۳/۳۵۲؛ ابن شاکر، عیون، ۹/۴۰۹، فوت، ۱/۱۴۹؛ ابن فرحون، ۱/۲۴۳-۲۴۴).

ابن منیر در مدارس متعددی از جمله در جامع جیوشی تدریس کرد (سیوطی، ۱/۳۸۴)، ولی در منابع، از شاگردان وی تنها شمار اندکی چون ابن راشد قفصی و ابوحیان نام برده شده‌اند (همانجا؛ مخلوف، ۱۸۸). ابن قریس نیز به گفته خوش مشیخه ابن منیر را استخراج نموده و نزد خود وی قرائت کرده است (ابن فرحون، ۱/۲۴۴). ابن منیر در دوران زندگی خود مناصب مختلفی داشته، چنانکه مدتی تصدی «دیوان نظر» را به عهده داشت و در ۶۵۱ ق به نیابت از قاضی ابن تنسی به قضا پرداخت. در ۶۵۲ ق مستقلاً به این مقام منصوب شد و در ضمن عهده‌دار مقام خطابه نیز گردید. اما در ۶۸۰ ق بر اثر سعایت جمعی از دشمنانش نزد سلطان از این مقام برکنار شد. وی پس از برکناری به قاهره رفت و نزد امیر علم‌الدین شجاعی و سلطان قلاوون صالحی از خود دفاع کرد و بار دیگر به قضای اسکندریه منصوب شد. ولی دیری نپایید که مجدداً معزول گردید (ابن فرات، همانجا؛ ابن شاکر، عیون، همانجا؛ ابن فرحون، همانجا). ابن منیر در ۶۳ سالگی در اسکندریه درگذشت و در مقبره پدرش در جامع غربی به خاک سپرده شد (ابن فرات، همانجا؛ ذهبی، دول، ۳۸۱). مسجدی که وی در آن مدفون شده، هم‌اکنون باقی است و به جامع المنیر معروف است.

ابن منیر دارای آثار متعددی بوده که از آن میان تنها الانصاف فیما تضمّنه الکشاف من الاعزال، بارها از جمله در ۱۹۶۶ م در حاشیه الکشاف زمخشری در قاهره به چاپ رسیده است. ابن منیر این کتاب را در عتفوان جوانی نوشته و کسانی چون عزالدین ابن عبدالسلام و شمس‌الدین خسروشاهی بر آن تقریظ نوشته‌اند (ابن فرحون، ۱/۲۴۵). دو اثر وی نیز به صورت خطی موجود است: ۱. البحر الکبیر فی نخب التفسیر، در تفسیر قرآن که نسخه‌هایی از آن در کتابخانه گوتا (برج) شه 534 و دارالکتب مصر (سید، ۲۱/۱) موجود است؛ ۲. تحریر التنزیه

اسب میدان مسابقه با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند (همان، ۱/۷۶). ابن رقابت و هم چشمی که آن را با رقابتهای جریر و فرزدق قیاس کرده‌اند، همواره با نوعی هجو و سرزنش متقابل همراه بوده است (عمادالدین، همان، ۱/۷۹؛ یاقوت، ۱۹/۶۵-۶۴؛ ابن خلکان، ۱/۱۵۸-۱۵۹؛ تدمری، ۳۱-۳۲). با این حال، این دو ظاهراً چندان به یکدیگر وابسته بودند که نبودن یکدیگر را نیز تاب نیاوردند و به فاصله اندکی از یکدیگر چشم از جهان فرو بستند (عمادالدین، یاقوت، همانجاها).

دیوان ابن منیر را، چنانکه تدمری (ص ۶) اشاره کرده است، باید از دست رفته تلقی کرد. اما مجموعه‌ای از اشعار وی که در مآخذ گوناگون پراکنده است، نخستین بار به کوشش سعود محمود عبدالجابر در کویت به چاپ رسیده است. در ۱۹۸۶ م نیز عمر عبدالسلام تدمری مجموعه کامل‌تری از این اشعار را گردآوری و با مقدمه‌ای عالمانه به چاپ رسانده است.

مآخذ: ابن جری، یوسف بن فزراغلی، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۰ ق؛ ابن حجه، ابوبکر بن علی، نثرات الاوراق، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۷۱ م؛ ابن خلکان، وفیات؛ ابن رجب، عبدالرحمن بن احمد، ذیل علی طبقات الحنابلة، به کوشش هنری لاتوست و سامی دهان، دمشق، ۱۳۷۰ ق/ ۱۹۵۱ م؛ ابن شاکر کنی، عیون التواریخ، به کوشش فیصل السامر و نبیله عبدالنعم داود، بغداد، ۱۳۹۷ ق؛ ابن طاهر، علی، بدائع البداهة، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۷۰ م؛ ابن عدیم، احمد بن هبة الله، بقية الطلب فی تاریخ حلب، نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز؛ ابن عساکر، علی بن حسن، التاریخ الکبیر، به کوشش عبدالقادر افندی بدران، دمشق، ۱۳۳۰ ق؛ همو، تاریخ مدینه دمشق، نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز؛ ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی، مسالک الابصار فی ممالک الامصار، به کوشش فؤاد سزگین، فرانکفورت، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸ م؛ ابن قلاسی، ابویعلی حمزه، ذیل تاریخ دمشق، بیروت، ۱۹۰۸ م؛ ابن ستوفی، مبارک بن احمد، تاریخ اربل، به کوشش سامی بن السید خمیس الصقار، بغداد، ۱۹۸۰ م؛ ابن منیر، احمد، دیوان، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، ۱۹۸۶ م؛ ابن وردی، عمر، تمة المختصر فی اخبار البشر، به کوشش احمد رفعت بدرادی، بیروت، ۱۳۸۹ ق/ ۱۹۷۰ م؛ ابوشامه، عبدالرحمن بن اسماعیل، الروضتین فی اخبار الدولتین، قاهره، ۱۲۸۷ ق؛ ابنی، عبدالحمین، الغدیر، بیروت، ۱۳۸۷ ق/ ۱۹۶۷ م؛ انطاکی، داوود، تزیین الاسواق فی اخبار العشاق، بیروت، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م؛ بحرانی، یوسف، الکشکول، نجف، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۵ م؛ تدمری، مقدمه و حاشیه بر دیوان (نکده، ابن منیر)؛ حر عاملی، محمد بن حسن، امل الآمل، به کوشش احمد حسینی، بغداد، ۱۳۸۵ ق؛ خوانساری، محمدباقر، روایات الجنات فی احوال العلماء والسادات، قم، ۱۳۹۰ ق؛ ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعب ارنؤوط و محمد نعیم عرقسومی، بیروت، ۱۴۰۵ ق/ ۱۹۸۵ م؛ همو، العبر، به کوشش محمد سعید بن بسوی زغلول، بیروت، ۱۴۰۵ ق/ ۱۹۸۵ م؛ رکابی، جودت، الادب العربی من الانحدر الی الازدهار، دمشق، ۱۴۰۲ ق/ ۱۹۸۳ م؛ سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الاساب، به کوشش عبدالرحمن بن یحیی معلی، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۲ ق/ ۱۹۶۲ م؛ صفدی، خلیل بن ابیک، الوافی بالوفیات، به کوشش محمد یوسف نجم، ریسان، ۱۳۹۱ ق/ ۱۹۷۱ م؛ صنعانی، یوسف بن یحیی، نسمة السحر فی ذکر من تشیع و شعر، نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز؛ عبدالقادر قرشی، الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۲ ق؛ علی خان مدنی، انوار الربیع فی انواع البیع، به کوشش شاکر هادی شکر، ۱۳۸۹ ق/ ۱۹۶۹ م؛ عمادالدین کاتب، خریده القصر و جریده العصر، قسم شعراء الشام، به کوشش شکری فیصل، دمشق، ۱۳۷۵ ق/ ۱۹۵۵ م؛ همو، همان، قسم شعراء المغرب، به کوشش محمد مرزوقی و دیگران، تونس، ۱۹۶۶ م؛ ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور،